###### 28

###### آزاد.jpeg

###### دانشگاه آزاد اسلامي

######  واحد تهران مرکز

**موضوع:**

**بزهکاری اطفال، شکل گیری شخصیت برهکار و علل بزهکاری**

**بخش اول**

**علل فردی بزهکاری**

**فصل اول : عوامل جسمی و ذاتی**

**مبحث اول : ارث و بزهکاری**

امروزه مسأله بزهکاری اطفال و نوجوانان، از جمله مسائل بغرنج اجتماعی است که فکر اکثر دانشمندان را به خود مشغول داشته است. درباره علل افزایش بزهکاری در روزگار کنونی؛ عقاید مختلفی ابراز شده است. پاره ای از محققین ازدیاد جرم و جنایت را در جهان امروز از خصوصیات کنونی جوامع متمدن دانسته و معتقدند که به همان نسبت که بشر به سوی ترقی و تکامل صنعتی و مادی پیش می رود و از معنویت دور می شود، به همان نسبت نیز تبهکاری، قانون شکنی، بزهکاری و ارتکاب اعمال ضد اجتماعی توسعه و گسترش یافته و از سکون و آرامس معنوی در اینگونه اجتماعات کاسته می شود.

بعضی از صاحب نظران نیز افزایش تبهکاری در جوامع کنونی را ناشی از «سستی اعتقادات مذهبی و فتور ایمانی به مبدأ» دانسته چنین استدلال می کنند که بر اثر فروریختن اعتقادات و ضعف اخلاقی در جوامع شهرنشین «وجدان» که پلیس باطنی هر یک از افراد بشری است در اینگونه افراد دچار ضعف گشته و نمی تواند وظیفه اساسی خود را که پایداری از نیکی ها و پیش گیری از بدی هاست، به نحو کامل و شایسته ای به انجام رساند.

بالاخره جمعی دیگر از اندیشمندان به این نتیجه رسیده اند که آنچه طفل بزهکار را به سوی بزهکاری سوق می دهد معلول دو دسته از عوامل جرم زاست : عوامل بزه ای داخلی و عوامل بزه ای خارجی.

عوامل بزه ای داخلی ناشی از ساختمان جسمی و روانی اطفال می باشد از قبیل : عوامل مادرزادی، عوامل ناشی از وراثت، عوامل ناشی از زایمان، ضربه های مغزی، طرز کار ترشحات غدد داخلی، عوامل متعدد روانی از قبیل نوروز، پیسکوز، پریشان روانی و امثال آنها که در پیدایش بزهکاری اطفال و انحرافات آنان مؤثرند.

عوامل بزه ای خارجی که ناشی از عوامل خانوادگی، فرهنگی و اجتماعی است.(1)

**گفتار اول**

**شکل گیری شخصیت بزهکار**

شخصیت یک فرد یک «ساختار ایستایی»داده شده در آن لحظه است که شخص مورد آزمون، مرتکب جرم شده است، به عکس «ساختار پویا» است که تدریجاً در طی دوران شکل گیری شخصیت بوجود آمده و تا حدود 25 سالگی، و از آن پس تحت نفوذ عوامل گوناگون تحول آن تداوم می یابد.

\*دکترین فلسفی مادرزادی بودن یا ناپایداری زمینه اگرچه این نکته حقیقت دارد که امروزه دیگر جرم شناسان پدیده مادرزادی بودن بزهکاری باور ندارند، مع ذلک بعضی چنین اندیشیده اند که بر اثر عوامل گوناگون، زمینه خیلی سست تر و ناپایدار می شود و بدین سان آستانه بزهکاری را به نحوی مستقیم پاین می آورند و شخص را در برابر تأثیرات جرم زای محیط در شکل گیری و تحول شخصیت او حساس تر می سازند و از آنجا اهمیت مفهوم «زمینه» در جرم شناسی آشکار می شود.

مفهوم زمینه در شرایط زیست – روانی برای فعالیت بزهکار خلاصه می شود.

این مفهوم مخصوصا متضمن خصائص ارثی و مادرزادی فرد است، هم چنین تغییراتی را در بر می گیرد که در طول زندگی به وسیله ارگانیسم تحت تأثیرات بدنی یا روانی متحمل می شود.

در حوزه زیست شناسی ادعا می شود اولا میان وراثت کروموزومی، نژاد، شرایط بهداشتی قبل و بعد از تولد، جنس، سن و ارتکاب جرم رابطه وجود دارد و مجرم از نظر جسمانی از فرد طبیعی عقب افتاده تر است و ثانیا تمایل به ارتکاب جرم و قانون شکنی به ان قسمت مغز مربوط است که نیازهای عاطفی، برنامه ریزی، تصمیم گیری، توجیه و تعدیل ها و نیروی انگیزه را کنترل می کند. اضافه بر این در مغز افراد متمایل به جرم در قسمت زیست خشونت نوعی ماده شیمیایی محرک به شکل فعال تر ملاحظه می شود و به علاوه تفاوت هایی نیز در قسمت فوق چشمی مغز انان مشهود است که در قسمت تنظیم رفتار مؤثر می افتد.(2)

هر فرد دارای خصوصیات بیولوژیکی ویژه ای است. بعضی از این خصوصیات با افراد دیگر همنوع فرد مشترک هستند که شاید بتوان تکامل و بقای آنها را به عنوان جزئی از گنجینه رفتاری انسان ها از ارزش انها در حفظ و بقای آنها را به عنوان جزئی از گنیجینه رفتاری انسان ها از ارزش آنها در حفظ و بقای آنها را به عنوان جزئی از گنجینه رفتاری انسان ها از ارزش آنها در حفظ و بقای نوع ناشی دانست.

بازتاب های ساده، پرهیز از محرک های دردناک و گریز از خظر نمونه هایی از این رفتارهای ژنوتیپی هستند که عمدتا از موهبت ذاتی و ارثی سرچشمه می گیرند. خصوصیات دیگری از قبیل آستانه تحمل درد، حساسیت اتونومیک، شیوه رفتار به نظر می رسد بیشتر جنبه هایی از فردیت فنوتیپی شخص هستند. بسیاری از خصویات فرد احتمالا از هنگام تولد با او هستند و می توان آنها را به عنوان نتیجه ترکیب ژن های رسیده از پدر و مادر و ارثی دانست. جز در مورد همشکلان یکسان، هر فرد از لحاظ ترکیب دقیق خصوصیات ارثی با افراد دیگر فرق دارد و محققان رفتار باید این تفاوت های فردی را در نظر داشته باشند. اگرچه علم توارث در سال های اخیز پیشرفت زیادی کرده است، ما هنوز به اندازه کافی در این زمینه اطلاعات نداریم تا بتوانیم بین عوامل ژنوتیپی (ناشی از وراثت) و فنوتیپی (ناشی از محیط) کاملا فرق بگذاریم.

به علت این نقص معلومات، تمام جنبه های رفتاری که ظاهراً از بدو تولد با فرد هستند به عنوان عوامل سرشتی نام برده می شوند. در این مرحله از تاریخ ما قدرت آن را نداریم که عوامل سرشتی را قبل از بروز آنها تحت نفوذ درآوریم. اگرچه تا حدودی می توانیم بعدا بعضی از آنها را تغییر داده و تحت کنترل ارادی خود درآموریم. به این ترتیب، یک فرد می تواند یاد بگیرد که بر خلاف تمایلات سرشتی خود در مقابل محرک های دردناک یا حاکی از خطر عکس العمل مثبت نشان دهد، میزان تحمل خود را در برابر درد افزایش دهد، یا پاسخ های خودکاری از قبیل ضربان قلب و فشار خون خود را تغییر دهد.(3)

به بیان دیگر که با زبان ژنتیک گفتگو می شود و به ژن غالب و بارز از یک سو و ژن مغلوب و نهفته از دیگر سو توجه می شود، بزهکاری اکتسابی و ثمره فاسد جامعه و معاشرت با اشخاص ناباب و بدان جلوه گر شده است. آنچه استنباط می شود که اگر بشر به حال خود رها می شد احتمالا در جبر بیولوژیکی و روانی با خسران کاری خود به پرتگاه سقوط و انحطاط و زوال می افتاد. فلسفه تشریع برای رهایی انسان از جبر جنائی و اعتلای به مقام حریت و انسانیت است.

چزار لمبروز در سال 1876 در کتاب معروف خود «مرد جنایتکار» وجود «جانیان مادرزادی» را پذیرفته است که حیات این گروه از تبهکاران از راه وراثت وقف بر جنایت است. این دسته از جنایتکاران در مسیر «تکامل انواع» متوقف مانده اند و همانگونه که چارلز داروین بیان داشته : جنایتکاران مادزادی نمایشگر قدیمی ترین انواعی هستند که در مسیر تکامل آنان انسان های به هنجار پدید آمده اند. لومبروزو، از دیگر سو خصوصیات مربوط به سیماشناسی و روانی جنایتکاران را با افراد وحشی که در مقایسه با انسان های متمدن از مسیر تکامل بر کنار مانده اند مقایسه می کرد و اوصاف مشترک آنان : حرکات غیرعادی و ناگهانی، خشونت و سفاکی، فقدان عواطف لطیف را برمی شمرد و معتقد بود که وراثت در تبهکاری سهمی قاطع دارد و بر اساس پندار او، نه فقط سرنوشت بعضی از آدمیان، بلکه این سرنوشت نامیمون یک میراث تحمیلی و انتقال خصائصی است که به هنگام ولادت از والدین خود به همراه آورده اند و آنان را به کیفر قراردادی متعاقب ساخته است.

پس از نظریه لومبروزو علم نوین ژنتیک موضوع را مجددا بررسی نمود و به مسئله نقش استعدادهای مادرزادی در جرم شناسی پرداخت، بی اعتباری و بطلان نظریه وی را اعلام داشت و امروزه می دانیم که نظریه لومبروزو صحیح نیست و تیپ جانی مادرزادی وجود ندارد. طرفداران نظریه ارثی بودن تمایلات جنائی چنین دفاع می کنند که :

زن و شوهری که هر دو دارای چشمان آبی هستند لزومی ندارد که چشمان تمام فرزندان آنها آبی باشد زیرا وجوه امکان ترکیب کروموزومهای (20) آن دو متعدد است. به ارقام نجومی بیشتر شباهت دارد. یعنی از یک پدر و مادر اگر امکان تولید مثل نامحدود به فرض وجود داشته باشد تعداد : 

فرزند اگر بوجود آیند هیچ یک با یکدیگر شباهت تام و کامل ندارند. به همین مناسبت منش های انسانی از یکدیگر متمایزند و هیچ دو انسانی نیست که دارای یک منش باشند.

بعضی از تمایلات و خصائص والدین در بعضی از اطفال آنها ظهور می کند و در بعضی دیگر انتقال نمی یابد.

طرفداران وراثت جنائی می گویند به همین مناسبت و برای حفظ جامعه از دستبرد جنایتکاران مسائل دقیق و ظریف «بهسازی نسل» یا اوژنیسم پدید آمده است. تا از انتقال ژن های شوم که ناقل خصائص زشت و بدفرجام است جلوگیری شود.

**الف – روش های بررسی شده در تأثیر استعدادهای ارثی:**

آیا در شکل گیری شخصیت بزهکار استعدادهای ارثی تأثیر دارند یا نه؟ با روش های گوناگون بررسی شده است :

- لومبوروزو و پیروانش روش مقایسه تبهکار با انسان «وحشی» را پذیرفتند طبق نظر آنها، جنایتکار ضعیفی، جانی مادرزادی است و تبهکاری را به آناویسم (نیاگرائی) یا سیر قهقرائی به سوی بهیمیت و زندگی انسان های اولیه وحشی نسبت داده اند و استدلال اساسی آنها مبتنی بر شباهت موجود بین تبهکار و انسان وحشی بوده است. پایه این استدلال اصولا سست و نادرست بوده است زیرا ویژگی ها و صفات مشخصه انسان وحشی صرفا فرضی بوده و با روش علمی ثابت نشده است.(4)

- کهن ترین روش ها «روش شجره نامه ای» بوده که عبارت است از تشکیل مجدد شجره نامه یک خانواده و محاسبه تعداد موارد بزهکاری و انواع جرائمی که از نسلی به نسل دیگر بوجود آمده می باشد. این روش از سال 1875 در ایالات متحده آمریکا به کار رفته است.

بررسی این روش برای حصول بر جبر بیولوژیک بسیار وسوسه انگیز است اما «اینگونه نتیجه گیری» بنابر بر آنچه پرفسور لئوته می نویسد «امروزه دیگر مجاز نیست» و این قبیل کارها فقط از نظر تاریخی قابل توجه است و سستی آن مسلم است چون نیروی اراده یک شخصیت ممتاز می تواند آثار کثیف اسلاف و پیشینیان خود را متوقف سازد.

-«روش آماری» که مبتنی بر مشاهده یک گروه جنایتکار با پژوهش درباره ی هر یک از آنهاست که اجدادشان چند بار مرتکب جنایت شده اند.

در فرانسه هرچند نتایج مختلف از تحقیقات گوناگون بدست آمده اما وجود نسبت مهم بین سوابق ارثی و ارتکاب جنایت را ثابت کرده است.

در این روش فقط به اندازه گیری سوابق بیماری یا بزهکاری اسلاف بزهکاران مورد آزمون پرداخته شد تا مگر شدت همبستگی تأثیر بیماری یا بزهکاری والدین در تبهکاری فرزندان آنان ارزیابی شود.

درک وراثت مستلزم معرفت به اسلوب های گوناگون تولید نوع می باشد. مسأله بررسی سلول ها واجد اهمیت گردید، دامنه انعکاس آن مسأله اسرارآمیز وراثت جنائی را بی نصیب نگذاشت هر ارگانیسم باید نه فقط دارای وسایل صیانت ذات خود باشد بلکه باید برای تولید سیستم های مشابه با خودش نیز اطلاعات ضروری داشته باشد. این اطلاعات در یک گروهی از مواد قرار دارد که از نسلی یه نسلی دیگر منتقل می شود و تا حد وسیع طبع نسل بعدی را مقرر می دارد. این موارد را «پایه مادی» وراثت می نامند.

- الکترو انسفالوگرافی به نوبه خود و دست کم به طور غیرمستقیم برای روشن کردن نقش وراثت در علت شناسی جنائی به کار رفته است آماری که از سال 1953 منتشر شده اهمیت عوامل ژنتیک را در «پسیکلوپاتی» در رابطه با تأثیر روان شناختی خانواده ثابت کرده است. خلاصه، هنگامی که بتوان نقش بعضی از عدم اختلال های منشی را در فعلیت یافتن اعمال مجرمانه شناخت می تواند تصور کرد که وراثت نقشی در علت شناسی بزهکاری از بعضی از اشخاص دارد. در این صورت هم باز باید بدانیم چه چیزی ممکن است انتقال یابد.

-«روش دوقلوها»که عبارت از مقایسه رفتارهای متقابل دوقلولهای یک تخمی یا «دوقلولهای حقیقی» و دو تخمی های یا «دوقلوهای کاذب» است. این روش مبتنی بر این است که یک تخمی ها دقیقا دارای یک میراث ژنتیک هستند. اگر یکی از آن دو را مستعد جرم می کند همان ارث است و دیگری را نیز باید به جرم برانگیزد. مقایسه هایی که انجام گرفته ثابت کرده است که تطابق رفتارها در میان یک تخمی ها در حدود دو سوم موارد بوده در حالی که در این توافق در میان دوتخمی ها یک سوم موارد بوده است.

این روش به وسیله دانشمند آلمانی به نام لانگ در سال 1929 تنظیم شده است ولی مشکلات تفسیر نتایج آن هنوز به قوت خود باقی است. او باور کرده است که بزهکاری یک پدیده مقدر است و کتابش نیز موید این نکته است که عوامل محیطی در ارتکاب جرم تأثیر مهمی ندارد. ایرادی که به این روش وارد است این است که اغلب برادران دوقلو در کودکی با هم زندگی کرده اند و آن را به یک نوع گذرانده اند و یک نوع تربیت دیده اند و زندگی خود را در نوجاونی و حتی قسمتی از شباب نیز به یک نحو گذرانده اند بنابراین آنچه را به عوامل ارثی یا مادرزادی نسبت می دهند احیانا می توان به عوامل محیطی نسبت داد و جرم را پدیده اکتسابی دانست نه ذاتی.(5)